

محمد مظهر الحق، اسستنت پروفیسور،  
مرکز فارسی و مطالعات آسیای مرکزی،  
دانشگاه جواہر لعل نہرو، دہلی نو۔

## علامہ اقبال از دید گاہ ایرانیان

علامہ اقبال لاہوری شاعر فارسی گوی ہندوستان  
کسی است کہ در کشور ایران شہرت بزرگی بدست آورده  
است. اقبال شہرت خود را نظیر گاندی و جواہر لعل نہرو در  
رشتہ سیاست چیزیکہ از خصوصیات این دو مرد بزرگ ہند  
داشت بدست خود نیاورد، بلکہ شہرت او نہ تنها در میان  
مردم ایران، بلکہ در سراسر جہان از حیث شاعر و فیلسوف  
مانند تاگور گردید. "و دو تن از شعرای مہم ہند را بندرانات  
تاگور و محمد اقبال جزء شعراً و فلاسفہ عالم محسوب می  
شوند". ۱

در ایران شہرت اقبال از حیث شاعر پارسی گوی شبہ  
قارہ ہند، فیلسوف و معمار وحدت اسلام در قرن بیستم و  
یکی از ستیزہ گران باغرب و پیشنهاد کنندہ تشکیل دولت  
پاکستان می باشد.

اقبال شاعر و فیلسوف شبہ قارہ ہند است کہ

نویسندگان ایرانی بر زندگانی، افکار و خیالات او در کتابها، مجله‌ها و روزنامه‌ها مقاله‌های متعددی نوشتند و چاپ کردند. از مطالعه ادبیات قرن بیستم معلوم می‌شود که اقبال نزدیک به ایرانیان چقدر شاعر برجسته و پرازش است و اهمیت بزرگی دارد.

محمد اقبال 22 فوریه 1873 میلادی در خانواده متوسط پارسا و مومن به دین اسلام در بلده سیالکوت پنجاب از ایالات بزرگ هندوستان که در آن زمان مستعمره دولت انگلیس بود چشم به جهان گشود. پدر وی که شیخ نور محمد نام داشت بازرگان متدین بود. نیاکان اقبال از قبیله سپروی برهمنان کشمیر بودند که در قرن هفدهم هجری به دین مبین اسلام مشرف شدند. محمد اقبال در زادگاه خویش به رشد و تمیز رسیده، علوم دینی و دنیوی را فراگرفت، سپس به لاهور رفته در مدرسه عالی دولتی درس خواند و از اساتذۀ او مولانا میر حسن و سر توماس ارنلد (Sir T. W. Arnold) را نام برده‌اند.

در لاهور موضوع مخصوص او تحصیلات فلسفه بود، بعد از اتمام تحصیلات به انگلستان رفت و مدت سه چهار سال ابتدا در کمبریج و بعد در هایدلبرگ و میونخ فلسفه و حکمت شرق و غرب را فراگرفت و رساله‌ای به انگلیسی

در موضوع "توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران" (Development of Metaphysics in Iran) نوشت که توسط امیر حسن آریان پور به زبان فارسی چاپ شده است، به دریافت درجه دکتری توفیق یافت. از فلاسفه شعراً و نویسندگان اروپایی جدید کسانی که از همه بیشتر نظر او را جلب کردند و در خاطرش تأثیر کردند لاک (Lock John) و اوگوست کنت (Auguste Comte) و سوپنهاور (Shoen Hauer) و نیتشه (Nietzsche) و هیگل (G.W.F. Hegel) و انتشتاین (Einstein) و گوته (Goethe) و تولستوی (Tolstoi) را باید نام برد که بعداً اقبال آنها را بشدت مخالفت کرد و افکارشان را مورد طعن قرار داد.

اقبال پس از اتمام تحصیلات در اروپا به هند برگشت. و بوسیله شعر و نثر خود هموطنان و سایر مسلمانان عالم را به بیدار نمودن آغاز کرد و سعی نمود که مسلمانان را بکار و کوشش و ادار و بایکدیگر متحد سازد و سطح زندگی و تمدنش را بالا ببرد. نوشته های اشعار اقبال در ابتدا بزبان اردو بود، اما اردو را برای ادای معانی و اندیشه های خود ضعیف دانست، بنابراین همین که با زبان فارسی بهتر آشنا شد، این زبان را واسطه ایراد مقاصد خود ساخت تا تمام عجم یعنی مسلمانان هندوستان، افغانستان، ایران، تاجیکستان و



ترکیه بشنوند و بخوانند . بنا برین اقبال زبان فارسی را برای شعر گفتن اختیار کرد و شعر گفتن بزبان اردو بالمره ترك گفت، اما در اواخر عمر با اصرار بعضی از دوستان باز جسته جسته اشعار اردو نیز می گفت . مجموعه های اشعار فارسی او مشتمل بر مبالغی قطعه، دوبیتی، رباعی، غزل، مثنوی و قصیده ازین قرار است:

1. اسرار خودی - 1910 م
2. رموز بیخودی - 1916 م
3. زبور عجم بضمیمه گلشن راز جدید
4. پیام مشرق - 1923 م
5. جاوید نامه - 1923 م
6. مسافر بضمیمه " پس چه باید کرد ای اقوام شرق " - 1934 م

علامه اقبال مجموعه ای از اشعار اردوی خود بنام "بانگ درا" مشتمل بر اشعاری که قبل از سفر فرنگ (از 1905 تا 1908 م) و پس از بازگشت به هند سروده بود در سال 1934 م منتشر کرد. دو مجموعه ای است که بعد از فوت او منتشر شد که یک ربع آن بزبان اردو و باقی به زبان فارسی است. "اسرار خودی" از این کتابها بزبان انگلیسی نیز بدست مرحوم پروفیسور نیکلسن مترجم مثنوی معنوی مولوی

ترجمه شده است و بسیاری از کتابهای دیگر است که بزبان اردو و فارسی و انگلیسی ترجمه گردیده است.

اقبال در شصت و سه سالگی به روز 21 آوریل 1938 م شانزده ماه قبل از آغاز جنگ عالمگیر اخیر فوت شد، ولی بتوسط آثارش در سراسر جهان زنده ماند.

اقبال در میان ایرانیان بسیار محترم بشمار می رود. نویسندگان ایرانی نظیر آقای مجتبی مینوی، الفضل نبیی، جلال متینی، گیتی فلاح رستگار و دکتر سید جعفر شهیدی و ابوالقاسم رادفر برای شرح زندگانی و افکار اقبال مقاله های متعددی نوشتند و چاپ کردند و فیلسوف و شاعر فارسی زبان خواندند.

در سال 1327 هجری برابر به 1948 م. آقای مجتبی مینوی مقاله طولانی تحت عنوان "اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان" نوشته اعتراف نموده است که قبل از این کسی برزندگانی اقبال بزبان فارسی ننوشته بود حتی "در سراسر کتاب امثال و حکم آقای دهخدا یک بیت و یک سطر از گفته های او (اقبال) مندرج نیست" ۲ تنهایک رسانه مختصری در 46 صفحه چاپ شده است. "و آن هم صورت خطابه است که آقای سید محمد علی داعی الاسلام در حیدرآباد دکن در شعبه جامعه معارف ایراد کرده بود، و شاید

کم کسی در ایران این رساله را دیده باشد." ۳ در این وضع آقای مجتبی مینوی مقاله ای نوشته اقبال را در سراسر ایران معرفی نمود و تاحدی رسانید که همه مردم ایران اقبال را می شناسند و بر او افتخار می کنند.

"بطوریکه اقبال لاهوری امروز برای ایرانیان شاعر بسیار آشنا است. و مجموعه اشعارش در ایران تجدید چاپ شده است و در بعضی از دانشگاه های ایران آثار وی تدریس می گردد، زیرا ایرانیان با اقبال احساس همدلی نمی کنند بلکه همزبانی موجب آمده است که او را صمیمانه از خود بدانند." ۴

با وجود اینکه زبان مادری اقبال اردو بود و در محوطه غیر فارسی نشو و نما یافته بود، فارسی زبان را وسیله بیان مقاصد فلسفی و علمی و افکار بلند شاعرانه خود برگزید، تا مردم جهان را از خطر باخبر و آگاه سازد. بنا بر این، اگر شعرا و متأثر به سبک هندی یا ترکیب ناروا گفته است، قابل عیب جویی نیست بلکه قابل ممنون و ستایش است.

"بهر حال این را همواره باید در نظر داشت که محمد اقبال اردو زبان بوده و در پنجاب نشوونما کرده بوده و پیش استادانی که فارسی زبان نبوده اند درس فارسی خوانده و آشنایی او با زبان فارسی از راه کتب شعرا و نویسندگان



هندوستان و گویندگان قدیم ایران بود و هرگز پای به ایران نگذاشته است و از آنچه در عصر او در ایران نوشته و منتشر شده است. شاید چیزی ندیده و نخوانده باشد و بواسطه اینکه شاعر بزرگ و گوینده قادریست باید او را محقق مجاز بدانیم که بعضی تصرفات در کلماتی که برای ادای مقاصد خود بکار می برد بنماید، و بجای آنکه الفاظ و تعبیرات او را مورد عیب جویی و خرده گیری قرار دهیم باید ممنون باشیم که این شاعر بزرگ زبان مادریش اردو بوده است زبان فارسی را وسیله بیان مقاصد فلسفی و علمی و افکار بلند شاعرانه قرار داده است." ۵

قبل از اقبال زبان فارسی زبان رسمی هندوستان بود حدود هشت قرن به فرهنگ و تمدن این سرزمین خدمت کرده بود و نیکوترین آثار فکری و فلسفی و تربیتی آن مردم را در دامن خویش پرورده بود. آما بعد از آمدن استعمارگران انگلیسی به هندوستان زبان فارسی دیگرگون شد و در سال 1823 م. زبان انگلیسی بجای زبان فارسی زبان رسمی هند اعلام شد که تا زمان اقبال و بعد ادامه یافت، درین خلال مستعمره انگلیس غربیان از فرهنگ یونان الهام گرفته زبان فارسی و فرهنگ و تمدن مشرق زمین را که منبع اصل شبه قاره هند بود دیگرگون کرده دریچه ای روشن از فرهنگ غنی

و عمیق مشرق زمین بر روی غربیان گشود.

اقبال در چنین وضعیتی بزبان فارسی گرایش پیدا کرد و پیام جهانی خودش را باین زبان عرضه نمود. اقبال توانست توجه مردم هند را بسوی اخلاق و عادات و منطق و حکمت مشرق زمین و زبان فارسی و نویسندگان و سخنوران بزرگ این زبان جلب کند. و خاطر نشان کرد که علاقه مردم هند به اصفهان و شیراز و تبریز بیش از علاقه آنان به پاریس و برلن و لندن است.

آقای گیتی فلاح رستگار در باره اقبال و خدمات فارسی او معتقد است که او زبان فارسی را در قرن بیستم میلادی دوباره در هندوستان احیا کرد و او را از خودش دانست که " در برابر شعر فارسی در پناه هنرمندی و واقع و اندیشه متعالی اقبال بار دیگر در آغاز قرن بیستم در جهان درخشید و نام اقبال و شعر فارسی او در پهنه ادبیات ما در کنار فردوسی، خیام، ناصر خسرو، مولانا و حافظ قرار گرفت و در شبه قاره به عظمت قلّه همالیا و عمق دریای هند رفعت و جاودانگی یافته" ۲

نیز می افزاید " شعر فارسی با ظهور اقبال، بار دیگر در شبه قاره نیز درخشیدن گرفت، اما ایرانیان اقبال را اندکی بعد، یعنی پس از ایجاد پاکستان شناختند و از آن پس پیوسته



از او یاد و تجلیل می کنند."۷

اقبال نه تنها یک شاعر فارسی و اردو زبان بود بلکه شاعری بود که از شعرش می خواست که همه مسلمانان را متحد سازد و چیزی که در میان آن بدی ها است آن را دور کند، او می خواست که مسلمانان وقار از دست رفته خود باز بدست بیاورند و در سراسر جهان سرفراز باشند، و برای این سبب در منظومه های خودش علل انحطاط را نشان می دهد. مشکل را مطرح می نماید و فلسفه خودی را پیش مردم می اندازد. او می خواست مردم فعال باشند تا در جهان زنده بمانند.

محمد اقبال یک شاعر عادی نبود، شاعری بود که علوم و فضایل عصر خود را فرا گرفته بود؛ و همزبان خود و همزبان بیگانه بخوبی شعر می گفت و هم بزبانی از زبانهای اروپایی که انگلیسی باشد کتب دقیق علمی و فلسفی می نوشت در حالیکه شغل و پیشه او هم و کالت عدلیه بود. در اجتماعات و زد و خورد های سیاسی نیز شرکت می کرد. و فلسفه یا طریقه زندگانی عملی خاصه هم بنا نهاده بود که مردم را بدان دعوت می کرد.۸

اهمیت و ارزش اقبال در میان ایرانیان بسیار است. مردم ایران اقبال را مصلح قوم مسلمان و مولد افکار

پاکستان می دانند و ایشان عقیده دارند که اقبال چیزیکه برای مسلمانان و برای بالا بردن ایشان سعی نموده است، همه در دنبال مکتب سید جمال الدین اسد آبادی بود. و بقول مرتضی مدرس جهادیه "روح سید جمال الدین در چهره اقبال لاهوری تجلی نموده است" ۹ همین پیروی سید جمال الدین افغانی بود که اقبال فکر کرد برای مسلمانان ملت لازم است و بین مسلمانان هند و هندو مذهبیان هند اتفاق و اتحاد ممکن نیست. دسامبر 1930 م که جامع مسلمین تمام هند در اله آباد کنفرانسی انعقاد کردند و اقبال را بریاست تعیین نمودند. در این کنفرانس بزرگ نظریه خود را درباره سیاست آیینی شبه قاره هند چنین بزبان انگلیسی ایراد کرد.

"در هندوستان بنا به اختلافات مذهبی و تشتت آرا و عقاید موجود نباید انتظار داشت که هندو و مسلمان بتوانند به اتفاق و اتحاد برسند و در تحت رژیم واحدی قرار گیرند، تنها علاج این نابسامانی این است که به جامعه مسلمین این شبه قاره خود مختاری داده شود و مسلمانان در ایالاتی از شمال غربی و یا غرب این سرزمین حکومت مستقل و جداگانه ای داشته باشند". ۱۰

این پیشنهاد که در سال 1931 م شده بود در سال 1947 م به تکمیل یافت و پاکستان مستقل گردید. اقبال

نخستین کسی بود که با اشعار خودش امید به پیدایش یک  
رسانس اسلامی را در دل مسلمانان زنده می ساخت و  
مسلمانان رنجیده را گرد خودش آورد باز ضرورت تأسیس  
یک دولت اسلامی را بر آنان پیش کرد. و اولین بار نغمه  
استقلال پاکستان را ساز کرد. آقای ابوالفضل نبی می  
نویسد: " این همان اندیشه ای بود که نیم قرن ماقبل از اقبال  
سید جمال الدین اسد آبادی با عنوان " رجعت به اسلام " برای  
علاج دردهای مسلمانان جهان ارائه می داد و بذراتحاد و  
اتفاق را در جامعه مسلمین می کاشت. بعد از او اقبال لاهوری  
این اندیشه را احیا کرد و با اعتقاد کامل مدعی شد که تنها راه  
نجات مسلمین عالم اتحاد و یگانگی است." ۱۱

نویسندگان و سخن سنجان ایران عقیده دارند که  
اقبال علاوه بر زبان فارسی با فرهنگ و ادب و عرفان و  
تاریخ ایران و آثار گروهی از نخبگان شعر فارسی نیز آشنایی  
کامل داشته است که این امر بی شک نتیجه سالها مطالعه  
دقیق آثار متفکران و شاعران بزرگ ایران بتوسط اوست. وی  
بخصوص آثار منظوم عرفان نامدار چون سنایی، عطار،  
مولانا جلال الدین رومی، عراقی و شبستری را بدقت مطالعه  
کرده بوده است. در آثارش عکس کلام ایشان دیده می شود.  
می شود گفت که از شعرا و متفکرین که بالا ذکر شده بیشتر از



همه به مولانا رومی ارادت ورزیده اند. مثنوی مولوی او را پسندیده با ایمان و اعتقادی خاص برخی از اندیشه های عرفانی او را سرمایه افکار فلسفی عرفانی خویش قرار داده اند.

اقبال با وجود اینکه، مولوی، حافظ، عطار و سنایی پیروی می کند که آثارش از افکار و عقاید صوفیان مملو است باز هم یک کمی در این افکار مخالفت نموده مخالفت طرز روش فلسفه وحدت وجود نیز کرده است " محمد اقبال با زندگانی صوفیان و رویه عملی ایشان مخالف است. بعضی از افکار و اصول و عقاید او از عرفان و تصوف قدما آب می خورد از آن جمله است، اصل وحدت وجود، که صوفیه از آن بلفظ " اتحاد " تعبیر می کنند و مراد از آن این است که دنیا و مافیها جز خدانیست. و باین اعتبار هر کسی هم خدا است، و حسین بن منصور حلاج از این جهت بود که انا الحق می گفت. اقبال نیز این اصل را قبول دارد، منتهی با این تفاوت که صوفی می گفت باید انسان نفس خود را فانی کند تا در خدا مستغرق شود، ولی محمد اقبال دستور می دهد که نفس تان را بشناسید و در خودی خود غور و تعمق کنید و ذات خود را تربیت و توسعه داده مستعد آن کنید که نایب خدا در زمین بشود، و سایه خدا بشود و خدا را در خود بگنجانند و با او یکی

کرا جویی چرا در پیه وچ و تابی ؟  
 که او پیدا است، توزیر تقابی  
 تلاش او کنی جز خود نبینی  
 تلاش خود کنی جز او نیابی  
 در جای دیگر می سراید:

چنان با ذات حق خلوت گزینی  
 ترا او بیند و اورا تو بینی  
 بخود محکم گذار اند حضورش  
 مشو ناپید اندر بحر نورش

اقبال در حقیقت صوفیان ایران را تقلید نموده است. ولی با این اختلاف که در اقتباس بالا ذکر شد. اقبال روشنفکر بود و شرق و غرب را به عمیق مطالعه نموده بود و قرآن را هم در پیش خود گرفته اختلاف با صوفیه پیدا کرد.

همانطور که ذکر شد، اقبال شرق و غرب را بخوبی مطالعه نموده بود و نقص های غرب را نشان داده در سرودهای خود فراوان بر غرب می تازد. نه غرب معاصروی، بلکه دو هزار و سه صد سال پیش از زمانی که در آن بسر می برد فلسفه یونان را موجب گمراهی قرار می دهد. آقای دکتر سید جعفر شهیدی تحت عنوان "اقبال ستیزه گر با غرب"

مقاله ای نوشته افکار و احساسات اقبال را درباره غرب به تفصیل بیان نموده است و تمام اشعار اقبال را که بر علیه فلسفه غرب است در این نوشته آورده است. به عقیده او اقبال اندیشه افلاطون و ارسطو موجب گمراهی متفکران و انحراف آنان از شناخت حقیقت جهان قرار می دهد. و می نویسد "ستیزه اقبال با افلاطون و ارسطو و ناتوان خواندن فلسفه یونان در گشودن مشکلات جهان و کشف حقیقت عالم، خاص اقبال نیست، همه آنان که با فلسفه اشراق و عرفان اسلامی سروکار دارند می دانند که عارف راه رسیدن به حقیقت را تزکیه نفس می داند تا پس از آن نور خدا در دل جوینده بتابد، و سر نهان بر او آشکار گردد. پس طبیعی به نظر می رسد اقبال که نوشته عارفان اسلام را خوانده و مخصوصاً در مثنوی مولانا جلال الدین رومی تتبع کرده است. و تأثیر افکار مولانا در شعرهای او بخوبی دیده می شود، فلسفه ارسطو را نپذیرد و بر پیروان این روش علمی بتازد" ۱۳

بـوعـلی اندر غبار ناچه گم

دست رومی پرده محمل گرفت

این فروتر رفت تا گوهر رسید

آن بگردابی چو خس منزل گرفت

اقبال غرب را می تازد و عقیده دارد که دیگر گونی

های که در سراسر جهان روی نموده است بتوسط غرب



برپاشده است، غرب کشورهای جهان را با حيله و مکر کشورهای آسیا و افریقا را اشغال کرده مردم را غلام ساخته است و ایشان بنام پیشرفت این کشور اشغال شده را بهر برداری می کند. برای این کار مردم باید از مکر و فریب غرب آگاه باشند تا حقوق خودشان را بدست بیاورند.

بگفته آقای سید جعفر شهیدی نه تنها اقبال است که به هیچ وجه روی خودش را به غرب نشان نمی دهد و می گوید: "راه نجات مسلمانان در اتحاد با یکدیگر و عمل به دستورهای دینی است. اقبال سیاست مدار و متفکر و شاعر است و پیش از همه این ها مسلمان است و معتقد به دین و آیین مسلمانی را پیروی می کند، اقبال از حیث مسلمان متفکر و محقق است." "موجب اصلی شکست مسلمانان در طول تاریخ خود رو گرداندن آنان از اسلام و پیروی ایشان از شیطان بوده است." ۱۲

آقای گیتی فلاح رستگار اشاره نموده است که مانند اقبال در ایران یکی از شاعران برجسته بنام ملک الشعره بهار است که جوانان غیرتمند و با همت وطن را بارها در شعر خود فرا خوانده بود و از ایشان مسئولیت طلبیده و آنان را به استادگی در برابر خارجیان و بیگانگان نموده بود. ملک الشعره بهار منظومه مختلف تحت عنوان " مثنوی سلام به

هند بزرگ" که بیاد سوابق تاریخی و ادبی دو کشور و قصیده  
ای بنام "یادگار بهار به پاکستان" بموقع استقلال و قطعه "از  
ماچه می خواهند" و قصیده "پیغام ایران" سروده که ازین  
منظومه ظاهر می شود که بهار با اندیشه های اصلاح طلبانه  
اقبال چه قدر برابری دارد. اقبال و بهار هر دو یک اندازه  
دریافته بودند که برای نجات بشریت برای تلفیق فرهنگ  
شرق و غرب تاحدی لازم است برای این کار تا زنگانی خود  
شان سعی و کوشش نمودند.

در آخر ذکر چند بیت از ملک الشعراء بهار که درباره اقبال و  
اهمیت شعرش سروده شده بود بی فایده نیست که در زیر نقل  
می شود:

بیدلی گرفت اقبالی رسید  
بیدلان را نوبت حالی رسید  
هیکلی گشت از سخن گویی بپا  
گفت کل الصید فی جوف الفرا  
قرن حاضر خاصه اقبال گشمت  
واحدی کز صد هزاران برگشت  
شاعران گشتند جیشی تارو مار  
وین مبارز کرد کار صد هزار

## حواشی

۱. اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان، نگارش  
مجتنی مینوی، تهران ۱۳۲۷ ص. ۱.
۲. ہمان مأخذ. ص. ۲.
۳. ہمان مأخذ. ص. ۲.
۴. اقبال و ایران، از جلال متینی، دانشکده ادبیات،  
شماره سوم، سال سیزدهم. ص. ۳۳۸.
۵. اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان، نگارش  
مجتنی مینوی، تهران ۱۳۲۷ ص. ۶، ۷.
۶. اقبال و شعر فارسی از گیتی فلاح رستگار. ص. ۳۹۷.
۷. ہمان مأخذ. ص. ۱۹۸.
۸. اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان، نگارش  
مجتنی مینوی، تهران ۱۳۲۷ ص. ۱۰.
۹. زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین،  
از مرتضی مدرسہی چہارنہی، انتشارات اقبال، تهران،  
۱۳۳۰ ص. ۱۶.
۱۰. مقدمہ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، از  
احمد سیروش، انتشارات سنایی، تهران ۱۳۳۲، ص. ۲۶.



۱۱- محمد اقبال لاہوری معمار وحدت اسلام در قرن  
بیستم، از ابوالفضل نبئی، مجله دانشکده، شماره سوم، سال  
سیزدهم، ص. ۴۴۰

۱۲- اقبال لاہوری شاعر پارسی گوی پاکستان، نگارش  
مجتنی مینوی، تهران ۱۳۲۷ ص. ۲۰

۱۳- اقبال ستیزی گربا غرب، کتاب از دیروز تا  
امروز، نوشته از دکتر سید جعفر شهیدی، ص. ۲۴۸  
۱۴- همان مأخذ. ص. ۲۵۵

